

ادبیات وکیل مدافع، متهم را آزاد کرد

تهیه و تنظیم:

سودابه درویش کارمند معاونت آموزش

در اوایل سلطنت رضا خان پهلوی و زمان وزارت میرزا علی اکبر خان داور که از طرف مجلس شورای ملی اختیار تشکیلات جدید عدلیه ایران و اختیار وضع قوانین موقتی به او داده شده بود از قوانین جدید قانون مجازات مختلسین و سوءاستفاده کنندگان از اموال دولتی و مجازات مرتکبین رشاء و ارتشاء و تشکیل دیوان جزایی عمال دولت به تصویب رسید. دیوان جزا با تشکیلات وسیع مرکب از چند محکمه و پارکه مدعی العموم و چندین مستنطق و وکیل عمومی و مأمورین احضار و اجراء و توقیف گاه مخصوص به وجود آمد، حدود صلاحیت این دستگاه فقط رسیدگی به اتهامات مأمورین و مستخدمین دولت بود.

به منظور تعقیب جزائی رؤسا و مستخدمین خاطی دولت هیأتی به نام هیأت تفتیشیه مرکب از اعضای عالی رتبه وزارتخانه ها و همراه نماینده وزارت عدلیه که از قضات با سابقه و خوشنام انتخاب می شد و سمت نمایندگی مدعی العموم دیوان جزا را نیز داشت با اختیارات تامه به ایالات ولایات اعزام می گردید و به شکایات مردم رسیدگی و تحقیق و تفتیش به عمل می آمد بسیاری از حکومتهای محلی و رؤسای دوایر دولتی و وابستگان آنها تحت تعقیب و توقیف در آمدند.

وحشت و رعب زاید الوصفی در منطقه مأموریت آنان ایجاد شده بود. چه آنکه تا آن زمان برای رسیدگی به

اتهامات مأمورین و مستخدمین خاطی دولت قانون و مرجعی وجود نداشت. این قانون جدیدی بود که داور به تصویب رسانیده و با شدت هر چه تمام تر در تمام نقاط مملکت اجرا می شد و دوسیه های متهمین به پارکه مدعی العموم دیوان جزا ارسال می گردید.

در سال ۱۳۰۸ هیأت تفتیشیه به یزد آمد و این مصادف با موقعی بود که اینجانب تازه پروانه وکالت عدلیه گرفته در یزد به کار مشغول بودم. من به دیدن هیأت تفتیشیه رفتم و نماینده عدلیه، عبدالحسین شهبهانی را مردی دانشمند و قاضی بی نظری یافتم.

چندی گذشت، هیأت تفتیشیه مدیر پلیس شهر بانی یزد را به جرم اخاذی، تعقیب و توقیف نمود. این شخص که به نام امیر رضاخان احراری خوانده می شد با زنی معروف به (چغور) رابطه عاشقانه داشت، (به اصطلاح اهالی یزد چغور به معنی گنجگ است)، به تبعیت از مدیر پلیس

مدر چغور که از ساکنین محله این مهجور می باشد، گریان و پریشان به منزل من آمده و خلاصی دخترش را تمنا دارد ناچار به استحضار می رساند این موجود بی پناه گناه ندارد (ولا تزرؤا وازرة ووزر اخری) این پرندة نزار سزاوار بند نیست انتظار مادرش را

مادرش را

که اقدام رسمی ممکن نیست. پریشانی و گریه و زاری او در من اثر گذاشت لذا از طریق خصوصی اقدام و نامه ای به مضمون ذیل به هیأت تفتیشیه نوشتم:

بعدالعنوان: سکینه معروفه به چغور که از دام امیر رضاخان احراری به قفس محبس انتقال یافته، مشارالیه عاشق مغرور و مشارالیه معشوق مجبور بوده نه مزدی برده نه منت نه دنیا داشته و نه آخرت (خسر الدنیا و الآخرة ذالک هو الخسران العبین) اکنون که حرارت آتش احراری به آشیانه چغور سرایت کرده و به مقتضای (قد یؤخذ الجار بجرم الجار) اجرای وظایف جناب عالی تعقیب و توقیف او را ایجاب نموده است، مادر چغور که از ساکنین محله این مهجور می باشد، گریان و پریشان به منزل من آمده و خلاصی دخترش را تمنا دارد. ناچار به استحضار می رساند این موجود بی پناه گناه ندارد! (ولا تزرؤا وازرة ووزر اخری) این پرندة نزار سزاوار بند و آزار نیست! انتظار دارم او را آزاد و مادرش را دلشاد فرمائید.

اگر عنقا ز بی برگی بمیرد شکار از دست گنجشکی نگیرد

این نامه ادبی و طنز آمیز در هیأت تفتیشیه مخصوصاً شهبهانی چنان مؤثر واقع شد که بلافاصله دستور آزادی چغور را صادر کردند.

